








پیرمردی به عنوان شوهر

-  Aranya
-  Sunniva Høiby-Øiset
-  Sam Saf
-  5
-  فارسی fa



من فکر می کردم مردان نیروزی بهترین مردان جهان هستند، اه این درست نیست! قبل از ملاقات با مردی که شوهرم شد، در کورخانه ای در پنکوک گرمی کردم و اون در پخت زندگی می کرد. ه از طریق اینترنت با هم آشنا شدیم و در نهایت یک زوج شدیم.



بعد از مدتی تصمیم گرفتیم ازدواج کنیم. من از خانواده فقیری آمده ام،
به‌براین داشتن یک شوهر خرجی که بتونه از خانواده ام مراقبت کنه
بخشی از دلایل من برای ازدواج با اون بود.



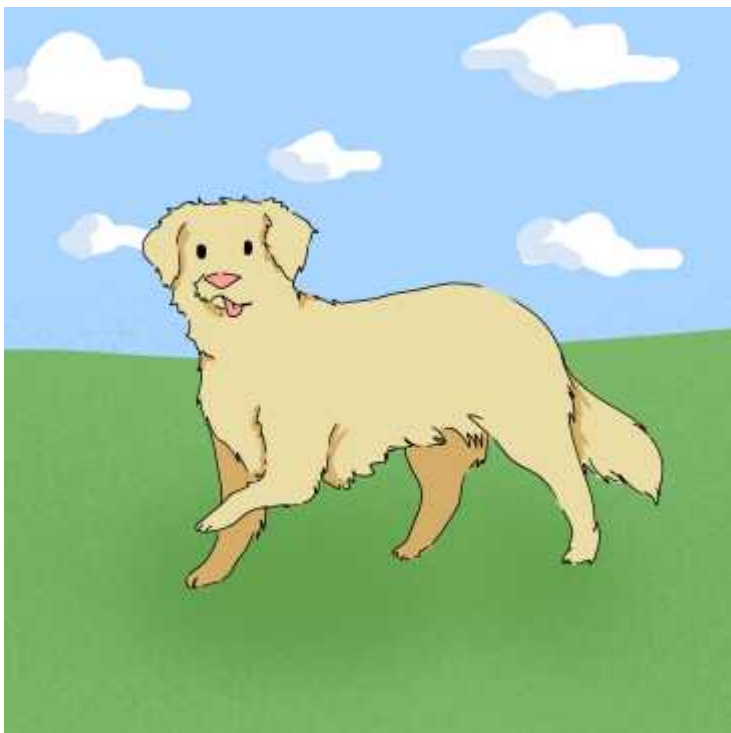
ه به نروژ نقل مکن کردیم و من برای یدگیری زبن نروژی به مدرسه رفتم. دوران سختی بود. من گواهیدمه راندگی نداشتم و شوهرم مجبور بود هشین من وڈا مدرسه ببره، منتظرم بمونه و برم گردونه. مسیر رفت و مسیر برگشت، هر کدوم یک ساعت طول می کشید. بعد از مدتی به یک جایی نزدیکتر به مدرسه نقل مکن کردیم، اه اون همچن اصرار داشت که من رو هشین به مدرسه برسونه. او نمی خواست من تنهایی و پیده برم.



من از زهنی که به نروژ اومده بودم تقریباً هیچ پولی نداشتم. یک‌دُبر
شوهرم برای دُهر بهم پول داد، اه چون برای مدت زیددی پول خیلی کمی
داشتم، نگهش داشتم. دوستنم در مدرسه میخوان بهم کمک کنند. اگر
پیدا کنم، اه شوهرم می‌گه نمیتونم. اون فکر نمیکنه که اکر به عنوان یک
نخلفتچی، مناسب من دُشه.



در عوض اون شغل دیگه ای برای من داشت - ساختن یک گاراژ. اون رئیس بود و من همه گره‌ها را انجام دادم. اون نمی‌تونست کار زیادی انجام بده، چون مریض بود. او هن هیچی از پولی که از ساخت گاراژ به دست آورده بود به من نداد.



یک روز گفت وقتی تو خونه تنها میمونه حوصله اش سر می ره، پس تصمیم گرفته بید یک سگ بگیریم. من سگ نمی خواستم چون بعد از مدرسه خسته بودم و تکلیف داشتم. او گفت که هر روز سگ را برای پیاده روی می بره، اها در نهایت مجبور شدم از هر دو، هم از سگ و هم از شوهر بگیرم، مراقبت کنم.



نمی‌دونم آینده چی برام رقم می‌زنه. بره‌مه من اینه که به مدرسه دیگه ای
برم، اه شوهرم نمی‌خواد من این‌گر رو بکنم. او قصد داره که به چی
دورتری بریم، لاگر را برای من سخت کنه. من می‌خوام که مقومت کنم، اه
نمی‌دونم چطوری. زندگی در یک کشور خارجی بیک پیرمرد به عنوان
شوهر اونقدر که من فکر می‌کردم. آسن نیست.




LIDA Stories

lidastories.net

پیرمردی به عنوان شوهر

 Aranya

 Sunniva Høiby-Øiset

 Sam Saf

